



3 اکتوبر 2022

داکتر سید عبدالله کاظم

نگاهی مختصر به سقوط و عروج خانواده سردار یحیی خان

محمد نادرشاه از پادشاهی تا شهادت

(بخش نودم)

محمدعظیم و پلان قتل سفیر انگلیس درکابل:

هنوز ماجرای قتل محمدعزیزخان بدست سید کمال درجرمنی سرزبانها بود که حادثه دومی به وقوع پیوست. بروز 6 سپتمبر 1933 (15 سنبله 1312ش) یکی دیگر از تحصیل یافتگان آلمان بنام محمد عظیم(منشی زاده) که معلم مکتب نجات بود، به عزم قتل سفیر(وزیرمختار) انگلیس ریچارد مکنوناچی به سفارت آن کشور رفت و خواست سفیر را ملاقات کند، چون به سفیر دسترسی نیافت، سه نفر از وابستگان سفارت را به فیر تفنگچه به قتل رسانید که یکی انگلیس، دومی هندی و سومی افغان بود.

غبار در این قضیه شرح مبسوط دارد، با این عبارات: «یک خانواده متوسط درکابل بنام "منشی زاده" از عهد امیرعبدالرحمن خان میزیست. پدرخانواده منشی محمدنذیرخان بود که زبان انگلیسی میدانست و ماموریت رسمی داشت. پسران این شخص عموماً تحصیل کرده بودند، از آنجمله محمدعظیم خان بود که درلیسه حبیبیه و بعدها درعهد شاه امان الله خان درجرمنی تحصیل می نمود. وقتیکه بکابل برگشت، زنی از جرمنی بنام "ارورا" با خود آورد. ولی این زن بعداً به جرمنی بازگشت و کتابی بنام "ارورا عظیم" نوشت. محمد عظیم جوان تقریباً سی ساله، با جرده سپید، سیمای خوش و اما ضعیف الجثه بود. او یک وطنپرست حساس و فکور و درعین حال نویسنده و ترجمان از السنه انگلیسی و جرمنی بشمار میرفت. این شخص از مشاهده اوضاع داخلی و سیاست خارجی کشور سخت متحس بود و شک نیست که مصدر اینهمه اوضاع محزن و خوفناک داخلی، سیاست خصمانه دولت انگلیس را میدانست که در زیرنقاب، یک دولت آله دست را بوجود آورده است. پس او مصمم شد که با کشتن سفیر مختار انگلیس درکابل، بدنیا اعلام نماید که مردم افغانستان ازین پالیسی مخفی دولت انگلیس و ماهیت رژیم سراققدار افغانستان مشعر است و مخالف آن میباشد.»

غبار جریان رویداد را چنین شرح میدهد: «روزپنجشنبه بود وپانزدهم سنبله 1312 (6سپتمبر 1933) که محمدعظیم خان بکسی دردست دردهن دروازه سفارت انگلیس بایستاد. البته سپاهی محافظ دروازه، او را اجازه دخول به محوطه سفارت نداد. محمدعظیم خان به ماموری از سفارتخانه گفت که بغرض صحبت با شخص وزیرمختار برتانیه دریک موضوع مهم و محرمانه آمده است. آقای ستینجر ازطرف سفیر جواب آورد که آنچه میخواهد به او بگوید تا به سفیر برساند، زیرا شخص سفیر وقت ملاقات ندارد. چون عظیم خان دانست که سفیربا شخص ناآشناس ملاقات نخواهد کرد، به آقای ستینجر گفت: خوب چون سفیر نمیخواهد، من شما را درعرض شان میگیرم. این بگفت و بکس دستی را بگشاد. مستر ستینجر همینکه دید تفنگچه ازبکس برآمد، به عجله فرارنمود. البته محمدعظیم خان تعقیب نمود و او را با گلوله تفنگچه ازپا درآورد. این تنها نبود، محمدعظیم خان دو نفر هندی و افغان را که وظیفه منشی گری و باغبانی در سفارت انگلیس داشتند، نیز با آتش تفنگچه خود بکشد، به گناه

د پانو شمیره: له 1 تر 4

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلېکنې د لېکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په څیر و لولئ

آنکه هندی با استیلا کننده کشورش و افغان به سفارت دشمنش خدمت مینماید و آنگاه تفنگچه را بیانداخت و خودش را به سپاهیان محافظ سفارت تسلیم نمود. این وقت بود که آقای سفیر خود بیامد و سرپای دشمن را بدید و گفت: "من قبول کردم که این گلوله ها به سینه من خورده است"، عظیم خان جواب داد: "این برای آن بود تا وزارت خارجه لندن بداند که افغانها آنها را می شناسند، به هر جامه که در افغانستان داخل شوند!". بعد ازین صحبت مختصر، وزیرمختار بعمارت خود برگشت و آقای محمدعظیم خان سر راست داخل محبس مخصوص قوماندانی کوتوالی کابل گردید.»

غبار در ادامه می نویسد: «دولت دریک هفته تحقیقات کتبی خود را از محمدعظیم خان تکمیل، ولی پنهان نمود، زیرا از افشای آن ترس داشت. البته از محکمه شرعی فیصله اعدام او را گرفت، چونکه محمدعظیم خان اعتراف علنی نموده و آنرا افتخار خود میداندست... یک هفته بعد، روز پنجشنبه 22 سنبله 1312ش (13 سپتمبر 1933) محمدعظیم خان از محبس کوتوالی در محوطه محبس دهمزنگ برده شد، در حالیکه نماینده سفارت برتانیه روی چوکی جلوس کرده بود، محمدعظیم خان... با منانت و خونسردی در پایه چوبه دار قرار گرفت و بعد از دقایق چند او دیگر درین جهان نبود، اما در تاریخ مبارزات سیاسی کشور زنده باقی ماند.» (غبار، میر غلام محمد: "افغانستان در مسیر تاریخ"، جلد دوم، ویرجینیا، 1999، صفحه 154 - 156)

لودویک آدامک در زمینه می نویسد: «عامل این حادثه هم سیاسی بود. محمد عظیم ادعا کرد که او میخواست به نفوذ برتانیای در افغانستان اعتراض کند و امیدداشت که این عمل او باعث جنگ زمامداران افغان با هندبرتانوی گردد. برحسب گفته ماکوناچی: محمد عظیم خود را رفیق و پیرو سیدکمال معرفی کرد و گفت که او میخواست: "تا بین برتانیای و جوانان افغان فیصله بعمل آید، زیرا که افواه عام و خاص است که برتانیای افغانستان را بصورت پنهانی و محرمانه تسخیر کرده است."»

آدامک می افزاید: «محمد عظیم معلم زبان در لیسسه امانی بود و چنان معلوم می شد که او با اعضای "دسته آلمانی" جوانان افغان و ملیگرای های هندی نزدیکی داشته باشد و برایش در آلمان فرصتی دست داشته باشد که با یک نفر هندی انقلابی در کافه رستوران ملاقات کند، نارضایتی و خاطرات تلخ خود را از اوضاع ناگوار کابل باهم در میان گذارند و تبادل افکار نمایند.» (آدامک، لودویک: "روابط خارجی افغانستان..."، ترجمه محمدفاضل صاحبزاده، ... صفحه 282)

میر محمد صدیق فرهنگ ضمن شرح موضوع به این نکته اشاره میکند که: «در محیط شایع گردید که محمدعظیم هنگام تحقیق گفته بود: خودداری حکومت از کمک به مومندهای سرحد در مقابله ایشان با تجاوز اردوی برتانیای او را وادار ساخت تا با این حرکت، احتجاج جوانان را علیه هردو در تاریخ ثبت نماید.» (فرهنگ: "افغانستان در پنج قرن اخیر، جلد سوم، صفحه 618)

در متن بالا مرحوم غبار از خانم آلمانی محمدعظیم بنام "ارورا" (Orora Nelson) و کتابیکه آن خانم نوشته بود، یاد کرده است؛ برای تصحیح مطلب و نیز ارائه معلومات مزید، لازم است به آن کتاب که بار اول به زبان آلمانی تحت عنوان "فرار از افغانستان" (Flucht aus Afghanistan) بوسیله ماشین تایپ نوشته و بعد در سال 1928 از آلمانی به سویدنی ترجمه و به چاپ رسیده است، نگاهی مختصر انداخت. این کتاب بعداً توجه دو نفر محققین را به خود جلب کرد که در اطراف آن مطالعات انجام دادند. بالاخره این کتاب بوسیله یک خانم افغان - داکتر رحیمه نور به دری ترجمه و در سال 1379 تحت عنوان "فرار از حرم" در ایران در 127 صفحه به چاپ رسید. اینکه چرا مترجم عنوان کتاب را تغییر داده است، دلیل آن خواهد بود که نویسنده کتاب، افغانستان را برای زنان بطور کل به یک "حرم" تغییر داده است.

تشبیه کرده که زنان در قید چهار دیوار بصری برند. اندرس فورسبرگ Anders Forsberg در مقدمه خود در این کتاب می نویسد: «روزی در ساعات صبح سپتمبر 1933 عظیم خان باتفنگچه وارد محوطه سفارت انگلستان [در کابل] شد و سه نفر از کارکنان سفارت را بقتل رساند. عمل وی یک سلسله تحولات منفی را بندبال داشت. عظیم را بیدرنگ دستگیر کردند. وی اعتراف نمود که هدفش ازین کار خرابی روابط دولتین افغانستان و انگلستان بوده است. عظیم بدین عقیده بود که نادرشاه مملکت را برای انگلیسها فروخته است. در اثر فشار دولت انگلیس، چندین نفر از مخالفین دولت را زندانی ساختند، در حالیکه هیچ گونه سندی از آنها نداشتند. چندین نفر دیگر با عظیم یکجا اعدام شدند. یکی از دوستان عظیم بنام غلام محمد پاپا [انجنیر غلام محمد فرهاد، مشهور به "پاپا"]، جسد عظیم را به فامیلش تسلیم کرد.» (کتاب "فرار از حرم"، ترجمه: رحیمه نور، صفحه 12)

داستان این کتاب اصلاً روایت یک خانم اروپائی است که با یک جوان افغان ازدواج میکند و با شوهر خود به افغانستان میرود و اما در این کشور به چیزهای مواجه میگردد که از تحمل او برای همیشه بدور است و ناگزیر از شوهرش رسماً جدا میشود و دوباره به جرمنی و از آنجا به سویدن اقامت میکند. مشکل وقتی شروع شد که خانم ارورا تصور میکرد که عظیم پسر یک وزیر بوده و در کابل در قصری زندگی خواهد کرد، اما واقعیت طور دیگر بود و منزل عظیم فقط یک خانه معمولی و گلی بود که در آن همه خانواده بصورت مشترک زندگی میکردند. ارورا نیز باید در آن خانه بامحدودیت عرف و عنعنه و پوشیدن چادری و غیره بصری برد. ارورا که اصلاً زن زیبا و اهل کاباره و عشرت رقص و شادی بود، توقعات زیاد داشت و میخواست با شخصیت های بزرگ کشور و حتی در داخل خانواده سلطنتی راه پیدا کند، در کابل با مشکلات اقتصادی مواجه شد و عظیم به دلیل همین ازدواج که برای شاگردان افغان در آنوقت ممنوع بود، بورس و مدد معاشش تحصیلی او قطع و باید فوری به وطن عودت میکرد، لذا وقتی به وطن آمد نتوانست در ماموریت دولت کار خوب پیدا کند. بر علاوه او متکفل مخارج همه خانواده خود بود که بار زندگی را بر شانه های او سنگین تر می ساخت.

این داستان به همین لحاظ مورد علاقمندی زیاد در اروپا قرار گرفت تا زندگی یک خانم اروپائی را در یک جامعه عنعنوی و کم انکشاف شرقی به نمایش بگذارد، اما اگر به عمق نوشته دقت شود، سؤالهای زیادی پیدا میشود که اصل هدف این ازدواج و آمدن خانم ارورا ممکن است انگیزه دیگری داشته باشد و اینکه چرا کتابش با سویی عالی ادبی به زبان آلمانی نوشته شد، میرساند که شاید علایق مرموز در عمق این ازدواج نهفته بوده باشد که عظیم از آن آگاهی نداشته است. حدس زده میشود که ارورا روی هدف استخباراتی به افغانستان آمده باشد و به همین دلیل بسیار سعی میکرد تا با شخصیت های رسمی در مقامات بالای دولت و در بین خانواده سلطنتی نفوذ کند. اما او نتوانست به این هدف موفق شود، احتمالاً اراکین دولت بر او مظنون شده بودند. مناسبات او با شوهرش هم به دلیل شرایط سخت زندگی و هم بنابر عدم موفقیت در راه یافتن رازهای حساس دولتی، برهم خورد و به کمک سفارت آلمان در کابل توانست، بتاريخ 25 نوامبر 1927 (3 قوس 1306 ش) رسماً طلاق بگیرد و بتاريخ 14 مارچ 1928 کابل را بصوب هندبرتانوی ترک کند و عازم آلمان شود.

نکته جالب خلاصه داستان ارورا نیلسون است که بقلم داکتر کارپنتیر Dr.J. Charpentier نوشته شده و در ختم کتاب به نشر رسیده است. او در سال 1977 برای تحقیق مزید درباره همین موضوع به کابل سفر کرد و خلاصه نظر خود را در پایان کتاب "فرار از حرم" نوشت که: «ارورا نیلسون بعد از شکست ازدواج با زانی که از دوستان وی بودند، چندین بار به برلین مسافرت کرده بود تا تحصیل موسیقی کند و خوش بگذراند، ولی چنین اتفاق افتاد که این زن آزاداندیش سویدنی و علاقمند به

زندگی و پول فراوان، غرق محیط فاسد قبل از جنگ در برلین گردید. او گاهی به رستوران هندی "میتا سنگه" میرفت که محل دید و بازدید محصلین افغان در برلین بود و در همانجا بود که با عظیم جوان خوش سیمای افغان که از خانواده های خوب بود، آشنا گردید و داستان "حرم" آغاز شد.»

کارپنتیر می افزاید: «من در کابل با کسانی که عظیم و ارورا را می شناختند، ملاقات کردم. یکی از آن جمله پایا غلام [انجنیر غلام محمد فرهاد] مامور عالیترتبه متقاعد و شخصیت نسبتاً قوی افسانوی بود که رفیق صمیمی عظیم بشمار میرفت. من چندی با پایا گذراندم، هرچند اختلاف نظر داشتیم، ولی او تأثیر عمیقی بر من گذاشت.... معلومات او درباره عظیم فوق العاده سودمند بود و برداشت من از صحبت با او چنین خلاصه میشود: فقط تعدادی اندک از دوستان عظیم میدانستند که زنش از سویدن است، بسیاری از افغانها او را "خانم جرمنی" تصور میکردند و نظر عمومی در مورد او مساعد نبود، احتمالاً به دلایل مذهبی. پس از آنکه عظیم او را طلاق داد، عظیم بحیث معلم در لیسه نجات کابل مقرر شد و در آنجا زبان جرمنی درس میداد. او بر زبان جرمنی تسلط کامل داشت. او نه بعد از آن ازدواج کرد و نه هم در میان زنان جرمنی در کابل اعتباری کسب نمود. در سپتمبر 1933 در حالیکه عظیم عینک های دودی به چشم کرده و بکسی در دست داشت، وارد سفارت انگلستان در کابل گردید. پایا غلام در همین اثنا از آن طرف سرک سوار بر بایسکل خود روان بود و تعجب کرد که عظیم چنین عینک هایی پوشیده است. پایا کوشیده بود که او را صدا کند، ولی یکی از رفقایش در آن لحظه رسید و مزاحمش گردید. شام همان روز غلغله در شهر افتاد که کسی سه نفر را در سفارت انگلستان به قتل رسانده است و نام عظیم بحیث قاتل بر سر زبانها افتاد. پایا غلام برای معلومات کردن قضیه، بایسکل خود را سوار شد و بسوی "ده افغانان" براه افتاد، وقتی وارد خانه عظیم شد، صدای چیغ و داد و گریه زنان را شنید. او با احتیاط از خانه برآمد. شب هنگام برداران عظیم و بسیاری از رفقای او بخاطر این توطئه احتمالی دستگیر شدند. این توطئه نام نهاد هرگز مورد بررسی درست قرار نگرفت و بسیاری از دستگیرشدگان در زندان مردند. پس از چند روز عظیم به دار آویخته شد. این موضوع که عمل عظیم جزء یک پلان قبلاً طرح شده سیاسی بود و یا عمل انفرادی و یا بخشی از یک توطئه سیاسی، تاکنون در افغانستان روشن نشده است.» (دیده شود تبصره داکتر کارپنتیر: "خلاصه داستان ارورا نیلسون"، درختم کتاب "فرار از حرم"، صفحه 124-127)

(ادامه دارد)

د پانو شمیره: له 4 تر 4

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بنی پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو لو مخکې په خیر و لولئ